

جیمز جُرج فریزر

شاخه‌ی زرین

پژوهشی در جادو و دین

ویرایش و مقدمه‌ی
رابرت فریزر

ترجمه‌ی
کاظم فیروزمند



فهرست

۷	دیباچه
۱۵	مقدمه
۴۷	دربارهٔ متن
۵۱	کتابنامهٔ گزیده
۵۵	سالشمار زندگی جیمز فریزر
۶۵	پیشگفتار مؤلف

کتاب اول: فرمانروای بیشه‌زار

۷۱	۱. فرمانروای بیشه‌زار
۸۳	۲. فرمانروایانِ کاهن
۸۷	۳. جادو و مذهب
۱۳۱	۴. انسانِ خدایان
۱۴۷	۵. فرمانروایانِ بخشیِ طبیعت
۱۵۱	۶. پرستش درختان
۱۸۱	۷. وصلت مقدس
۱۹۷	۸. فرمانروایانِ روم
۲۰۵	۹. جانشینیِ سلطنت
۲۱۵	۱۰. مسئولیتِ سلطنت
۲۲۷	۱۱. مخاطراتِ روح
۲۴۳	۱۲. تابوها

کتاب دوم: کُشتنِ خدایان

۲۹۱	۱. میرندگیِ خدایان
۲۹۵	۲. کشتنِ فرمانروای آسمانی
۳۱۷	۳. فرمانروایانِ موقت
۳۲۳	۴. قربانی کردنِ پسر فرمانروا
۳۳۳	۵. کشتنِ روحِ درخت
۳۵۷	۶. آدونیس
۳۷۵	۷. روسپیگریِ مقدس

۳۸۵	۸. آیین آدونیس
۳۹۷	۹. آتیس
۴۰۳	۱۰. خدای حلق آویز
۴۱۵	۱۱. اُزیریس
۴۲۳	۱۲. عید نیایش برای ارواح
۴۳۳	۱۳. ایزیس
۴۳۷	۱۴. مادر تباری و الهه‌های مادر
۴۴۳	۱۵. دیونیزوس
۴۵۳	۱۶. دمترو پرسفونه
۴۶۱	۱۷. نقش زن در کشاورزی اولیه
۴۶۷	۱۸. مادر - غله و دختر - غله
۴۸۳	۱۹. آواز دروگران
۵۰۳	۲۰. روح غله به صورت حیوان
۵۳۹	۲۱. خوردن خدا
۵۵۱	۲۲. گوشت خواری
۵۶۱	۲۳. کشتن حیوان آسمانی

کتاب سوم: بلاگردان

۵۹۳	۱. انتقال شر
۶۲۳	۲. بلاگردان‌های باستان
۶۳۷	۳. کشتن خدا در مکزیک
۶۵۷	۴. ساتورن‌لیا (جشن کیوان)
۶۸۹	۵. مصلوب کردن مسیح

کتاب چهارم: شاخه زرین

۷۰۱	۱. بین آسمان و زمین
۷۰۷	۲. انزوای دختران
۷۲۵	۳. آتش‌های بالدر
۷۶۳	۴. روح خارجی
۷۹۳	۵. مرگ و رستاخیز
۸۰۱	۶. شاخه‌ی زرین
۸۱۵	- توضیحات
۸۴۷	- نمایه

فصل ۱

فرمانروای بیشه‌زار

۱

چه کسی تابلو شاخه‌ی زرین اثر ترنر را نمی‌شناسد؟ موضوع اثر منظره‌ی رؤیایی دریاچه‌ی کوچک جنگلی «نمی» یا به گفته‌ی مردمان باستان «آینه‌ی دیانا» است آمیخته با تابش زرین تخیل ذهن آسمانی ترنر که این دل‌انگیزترین منظره‌ی طبیعی را در خود غرقه و دیگرگون ساخته است. کسی که آن آب آرام لب‌پرز را در دامنه‌ی سبز تپه‌های آلبان دیده باشد، هرگز نمی‌تواند فراموش کند. دو دهکده‌ی نمونه‌ی ایتالیایی که در کنار آن خفته‌اند و آن قصر ایتالیایی که باغ‌های پلکانی‌اش با شیئی تند به دریاچه مشرف است کمتر آرامش و حتی انزوای منظره را به هم می‌زند. شاید خود دیانا هنوز در این ساحل تنها پرسه می‌زند و هنوز سرگشته‌ی این بیشه‌زار است.^۱*

یادهای
تراژیک آن.

تپه‌های آلبان.

در عهد عتیق این منظره‌ی جنگلی صحنه‌ی یک تراژدی شگفت و مکرر بود. برای خوب فهمیدن آن باید سعی کنیم که در ذهن خود تصویر درستی از محل وقوع ماجرا بسازیم، زیرا چنان که خواهیم دید، پیوند ظریفی وجود داشت بین زیبایی طبیعی محل و حیات موحشی که در لفافه‌ی دین غالباً در آنجا روی می‌داد، جنایاتی که پس از گذشت عصار و قرون هنوز رنگی از مایخولیا به آن بیشه‌زار و آب‌های آرام می‌زند، همچون نسیم حک پاییزی در یکی از آن روزهای آفتابی سپتامبر «وقتی که برگ‌ی نیز پژمرده نمی‌نماید.» تپه‌های آلبان سلسله کوه‌های آتشفشانی تیز و زیبایی است که بناگاه از کامپانیا سر برمی‌کشند و روم در چشم‌اندازشان قرار می‌گیرد. این رشته کوه آخرین رشته‌ی فرعی است که از جبال آپنین رو به دریا جدا می‌شود. دو دهانه‌ی آتشفشانی به جامانده را اکنون دو دریاچه‌ی زیبا پُر کرده است: دریاچه‌ی آلبان و خواهر کوچک‌ترش دریاچه‌ی نمی. هر دو سی پایین‌تر از قله‌ی مونه کاوو قرار دارند که بلندترین قله‌ی سلسله جبال است و صومعه‌ای بر فراز خود دارند، اما هنوز بلندتر از جلگه‌ای هستند که اطراف دهانه‌ی آتشفشانی بزرگ‌تر را در «قصر گوندولفو»، اقامتگاه تابستانی پاپ‌ها، فرا گرفته است. آنجا

* برای توضیحات متن که با نشانه‌ی * مشخص شده‌اند به صفحه ۸۱۵ و بعد آن مراجعه فرمایید - م.

آن پایین در سوئی دریایچه‌ی آلبان را می‌بینید و در سوی دیگر در پهنه‌ی کامپانیا، در افق غربی، دریاهایی را که چون ورقه‌ی طلایی صیقل خورده‌ای در زیر آفتاب می‌درخشند.

دریایچه‌ی نمی هنوز در دنج عتیق خود در بیشه‌زار غنوده است. آنجا در بهار گل‌های صحرائی همان‌طور لطیف و باطراوت می‌شکفند که به یقین دو هزار بهار پیش‌تر می‌شکفتند. دریایچه چنان در عمق دهانه‌ی آتشفشانی کهن غنوده است که سطح آرام و زلالش را به ندرت وزش بادی برهم می‌زند. در هر سو جز یکی، کناره‌های پوشیده از گیاهان سرسبز، با شیب تندی به لب آب ختم می‌شوند. فقط در سمت شمال تکه زمین لختی بین دریایچه و دامنه‌ی کوه‌ها قرار دارد. اینجا صحنه‌ی تراژدی بود. اینجا، درست در میانه‌ی تپه‌های جنگلی، در زیر شیب تندی که اکنون دهکده‌ی نمی بر فرازش جای دارد، دیانا الهه‌ی بیشه‌زاران معبدی کهن و مشهور داشت که زایران از همه‌ی نقاط لاتیوم بدان روی می‌آوردند. آنجا بیشه‌زار مقدس دیانانمورنسیس، یعنی دیانای بیشه‌زار نامیده می‌شد. گاهی دریایچه و بیشه‌زار را به خاطر نزدیکترین شهر دریایچه و بیشه‌زار آریسیا می‌نامیدند. اما شهر آریسیا (آریچای امروزی) سه مایل دورتر در دامنه‌ی کوهستان قرار دارد و با شیب تند و طولی از دریایچه جدا می‌شود که تراس یا سکوی پهناوری بود و معبد در آن قرار داشت*. در اینجا جولوس سزار برای خودش خانه‌ی ویلاقی مجللی ساخت اما سپس درهم‌اش کوئید زیرا باب میلش نبود. کالیگولا در اینجا دو قایق تفریحی باشکوه یا در واقع دو قصر شناور داشت که همیشه در کنار دریایچه برایش مهیا بود*. سنا و اهالی آریسیا در جنگل بنای یادبودی برای و سپازیان ساخته بودند: تراژان به رونق و مرکزیت شهر افزود و هادریان با مرمت کردن بنایی که شاهزاده‌ای از خاندان سلطنتی پارتیا در آن اطراف ساخته بود ذوق معماری خود را نشان داد.

اما این معبد باستانی الهه‌ی جنگل فقط در محیط و اطراف طبیعی‌اش همچنان نمونه یا مینیاتوری از گذشته نبود. تا زوال امپراتوری روم در آنجا مراسمی برگزار می‌شد که گویی ما را به یکباره از تمدن به وحشیگری انتقال می‌دهد. در این بیشه‌ی مقدس درختی می‌روید که در اطراف آن هر وقت از روز و شاید شب‌ها نیز می‌شد شبخ ترسناکی را در حال گشت دید. شمشیری آخته به دست و محتاطانه نگران دور و بر، گویی منتظر بود که هر لحظه دشمنی بر او حمله آورد. او کاهن بود و در عین حال قاتل نیز بود. مردی که وی انتظارش را می‌کشید می‌بایست دیر یا زود او را بکشد و به جای او کاهن معبد شود. قانون معبد چنین بود. نامزد کهنانت محراب فقط با کشتن کاهن فعلی می‌توانست جای او را بگیرد، و تا زمانی که خود نیز به دست فردی قوی‌تر یا مکارتر کشته نشده بود کهنانت را بر عهده داشت. او در کهنانت پر مخاطره عنوان فرمانروا را داشت اما مسلماً هیچ سر تاجداری نآسوده‌تر یا دستخوش کابوس‌هایی دهشتناک‌تر از کابوس‌های او نبود، زیرا سال تا سال، زمستان و

صومعه‌ی
دیانانمورنسیس.

قانون جانشینی
کهنانت دیانا در
نمی.

کاهنی که کشته
را می‌کشت.

تابستان، در هوای خوش و ناخوش می‌بایست همچنان به مراقبت یک‌تنه ادامه دهد و در تنگنای مرگ و زندگی فرصت چرت‌زدنی پراضطراب پیدا کند. کم‌ترین سستی در مراقبت، کوچک‌ترین کاهش نیروی جسمانی یا اندک سستی در استحکام حصار به مخاطره‌اش می‌انداخت. سپید شدن موج‌مرگ بود. دیدن او برای زایران آرام و پارسای زیارتگاه گویی منظره‌ی دل‌انگیز را منغص می‌کرد. درست مثل وقتی که در روز روشن تکه ابری روی خورشید را بپوشاند. هماهنگی آبی رویایی آسمان ایتالیا، سایه‌سار بیشه‌های تابستان و درخشش امواج در زیر نور آفتاب، با این شیخ عبوس و شرور لطمه می‌دید. منظره برای ما بیشتر به گونه‌ای است که رهروی دیرکرده، در یکی از آن شب‌های پرآشوب پاییزی که برگ‌های خشکیده یک‌ریز فرو می‌ریزند و باد گویی نوحه‌ی مرگ می‌خواند، رؤیت کرده باشد. منظره‌ای حزن‌انگیز برای نغمه‌ای دلگیر: زمینه‌ی جنگل که در متن آسمان کوتاه و پرتشویش، سیاه و دندان‌دار می‌نماید، پیچیده‌ی باد در لابه‌لای شاخه‌ها، خش‌خش برگ‌های خشکیده در زیر پا، آب‌های سرد که تن به ساحل می‌ساید، و در جلو صحنه، شبحی این سو و آن سو روان، آنک در گرگ و میش و اینک در تاریکی، که با هر سرزدن ماه رنگ‌پریده از میان ابرهای پاره پاره و پشت شاخه‌های درهم تنیده می‌توان برق فولاد را بر شانه‌اش دید.

قانون عجیب این کهنات در عهد عتیق کلاسیک نظیر ندارد و بر آن اساس قابل توجیه نیست. برای این منظور باید دورتر رفت. جای انکار نیست که چنین رسمی یادگار عصر وحشیگری است و با تداوم‌اش در دوران امپراتوری چون صخره‌ای کهن، که در میان چمن‌زاری یکدست سربرکشیده باشد، یکسره جدا از جامعه‌ی متمدن ایتالیای آن روزگار بر جای مانده است. همین خشونت و وحشیت این رسم است که امیدواری به توضیح‌دادن آن را روا می‌دارد. زیرا پژوهش‌های اخیر در تاریخ قدیم بشر نشان داده است که ذهن انسانی نخستین فلسفه‌ی خام خود را درباره‌ی حیات در عین تفاوت‌های ظاهری فراوان با شباهت‌های اساسی پدید آورده است. از این رو اگر بتوانیم نشان دهیم که رسمی وحشیانه همچون کهنات معبد نمی‌در جای دیگری نیز وجود داشته و به جا مانده است؛ اگر بتوانیم انگیزه‌هایی را که به پاگرفتن آن انجامیده است مشخص کنیم؛ اگر بتوانیم ثابت کنیم که این انگیزه‌ها در جامعه‌ی بشری به طور وسیع و شاید جهانشمول عمل کرده و در شرایط گوناگون، نهادهایی گوناگون، خصوصاً متفاوت اما عموماً مشابه، به بار آورده است، و سرانجام اگر بتوانیم نشان دهیم که همین انگیزه‌ها با برخی نهادهای اقتباس‌شده‌ی خویش در عهد عتیق کلاسیک عملاً در کار بوده‌اند، در این صورت به حق می‌توانیم گفت که در عصری دورتر، همان انگیزه‌ها کهنات نمی‌را به وجود آورده است. چنین استنباطی در نبود شواهدی مستقیم در خصوص چگونگی ظهور عینی کهنات هرگز به اثبات نمی‌رسد.